

The re-examination of any political or jurisprudential school, while showing its strengths and weaknesses, creates an opportunity for excellence and continuity of the teachings of that school. The schools of jurisprudence and the political systems arising from them are no exception to this general rule. In today's world, on the one hand, with the dominance of liberal and materialist systems, and on the other hand, due to the different political approach of the schools of jurisprudence, the political system of Islam has faced questions and challenges. Re-reading the evidence and its basics can lead to better flourishing and show less explained dimensions. The subject of the present study is to examine how the governorship is exercised in governance relations from the perspective of the Najaf School of Jurisprudence. It is clear that entering this space requires an initial establishment in the field of evidence. In this article, the researcher uses a descriptive-analytical method and focuses on the opinions and sayings of the elders of the Najaf school of jurisprudence and the centrality of the rule of non-guardianship over others, and uses Sheikh Ansari's method in creating the principle. To the extent of the original drunk Evidence is needed.

اصل عدم ولایت در مناسبات حاکمیتی (سیاسی) از منظر مکتب فقهی نجف

محبوبه شاهرادی^۱دکتر مسعود راعی^۲دکتر سیامک بهارلوئی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۳/۲۲

چکیده

بازپژوهی هر مکتب سیاسی یا فقهی ضمن نشان دادن نقاط قوت و ضعف، فرصت تعالی بخشی و استمرار آموزه‌های آن مکتب را رقم می‌زند. مکاتب فقهی و نظام‌های سیاسی برخاسته از آنها نیز از این قاعده کلی مستثنی نمی‌باشد. در جهان کنونی از سویی با غلبه‌ی نظام‌های لیبرالیستی و مادی‌گرا، و از سوی دیگر به دلیل متفاوت بودن رویکرد سیاسی مکاتب فقهی، نظام سیاسی اسلام با سوالات و چالش‌هایی مواجه شده است. که باز خوانی ادله و مبانی آن می‌تواند به شکوفایی بهتر و نمایاندن ابعاد کمتر تبیین شده‌ی آن منجر شود. مسأله پژوهش حاضر بررسی چگونگی اعمال ولایت در مناسبات حاکمیتی از منظر مکتب فقهی نجف است. روشن است که ورود به این فضا نیازمند تأسیس اصلی پیرامون ادله می‌باشد. محقق در این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و با تمرکز بر آراء و اقوال بزرگان مکتب فقهی نجف و محوریت قاعده عدم ولایت بر غیر و با تبعیت از شیوه شیخ انصاری در تأسیس اصل، ضمن اثبات اصل اولیه عدم ولایت در مناسبات حاکمیتی، موارد خروج از دامنه اصل را نیازمند به ادله مصرحه می‌داند.

کلمات کلیدی: اصل عدم ولایت، مکتب فقهی نجف، مناسبات حاکمیتی، تأسیس اصل.

۱ - دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

۲ - دانشیار گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. (نویسنده مسئول)

۳ - استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران.

طرح بحث

یکی از عرصه‌های برجسته علم فقه، عرصه فقه سیاسی است که مشتمل بر مباحث مختلفی از قبیل سیاست، امنیت، اجتماع و اقتصاد است و دارای قواعد فقهی ویژه‌ای می‌باشد که بعنوان قواعد فقه سیاسی شناخته می‌شوند. فقه سیاسی و نظریه پردازی در خصوص آن در تمامی اعصار مورد توجه فقهای امامیه بوده است اما میزان اهتمام به این شعبه از فقه در میان مکاتب فقهی مختلف یکسان نیست. یکی از مهمترین قواعد فقه سیاسی، قاعده عدم ولایت بر غیر است که با عنوان اصل عدم ولایت شناخته می‌شود و مطابق آن هیچ فردی حق دخالت و اعمال نظر در امور دیگران را ندارد. پژوهش‌هایی در این حوزه نظیر "عدم ولایت و حقوق مردم" (شریعتی، ۱۳۹۳)، "اصل عدم ولایت" (سروش محلاتی، ۱۳۸۳)، "خاستگاه و چیستی اصل عدم ولایت در فقه سیاسی شیعه" (طاهری نیا، ۱۳۹۴) در راستای شناسایی و تبیین این قاعده فقهی صورت گرفته که در تالیفات مذکور، قاعده عدم ولایت از جهت مفهوم، مصادیق، ادله و مبانی تشریح قاعده مورد مطالعه قرار گرفته است. به عبارت دیگر مقالات مذکور، بدون بررسی درون مکتبی آراء فقها، صرفاً به قاعده شناسی پرداخته‌اند. لذا بازپژوهی جایگاه قاعده عدم ولایت در نظام فکری فقهای طراز اول مکتب فقهی نجف، با لحاظ شرایط سیاسی پیش آمده در عراق پس از سرنگونی حکومت بعث، با توجه به اینکه هیچ تحقیق مستقلی این قاعده را از نظرگاه مکتب فقهی نجف مورد مطالعه قرار نداده است؛ دارای ضرورت و واجد جنبه نوآوری می‌باشد.

در پژوهش حاضر محقق ضمن معرفی اجمالی قاعده عدم ولایت به دنبال بررسی جایگاه و کاربرد آن از منظر فقهای شاخص نجف و امکان سنجی تأسیس اصل در موارد مشکوک می‌باشد.

۱- درآمدی بر مکتب نجف

واژه مکتب، هم به معنای مصدر میمی یعنی کتابت و نوشتن به کار رفته و هم به معنای اسم مکان است اگرچه اولین معنایی که به ذهن متبادر می‌شود مکان نوشتن است. (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۵۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۹۹) در خصوص تعریف مکتب فقهی، تعریفی واحد و مورد اتفاق فقها در این زمینه وجود ندارد. با این وجود برخی در تعریف اصطلاحی این واژه گفته‌اند که مکتب اختلاف نظرهای درون یک رشته علمی است که این اختلاف نظرها ریشه در امور برون رشته‌ای دارد و میان این امور برون علمی و مسائل آن علم تناسب برقرار است. (ضیایی فر، ۱۳۸۶، ص ۱۷۵) تعریف روان‌تری از مکتب نیز ارائه شده است که مکتب را نظام منسجمی از مسائل دانسته که اجزایش با یکدیگر مترابط و بر محور یک دانش می‌چرخند. (علیدوست، ۱۳۹۶) به نظر می‌رسد بتوان از میان تعاریف فوق از حیث جامعیت و مانعیت تعریف اخیر را بعنوان تعریف مختار برگزید. صرف نظر از تعریف مکتب، هرگاه دو منهج فقهی در حوزه تعریف موضوع فقه، گستره و قلمرو فقه، منابع فقه از جمله نص‌گرایی، عرف‌گرایی و عقل‌گرایی، مباحث رجالی، قواعد فقهی و میزان آگاهی از اقوال اهل سنت دارای تفاوت جدی باشند؛ می‌توان گفت که مکتب فقهی متمایزی شکل

گرفته است. (ایزدی، ۱۳۹۸، ص ۲۲۲) در علم فقه از مکاتب مختلفی می‌توان نام برد و این گستردگی در حدی است که حتی می‌توان برای یک فقیه، مکتب خاص فقهی تعریف نمود. (ربانی بیرجندی، ۱۳۹۷، ص ۱۳) از میان مکاتب فقهی عمده می‌توان مکتب فقهی قم، نجف، کربلا و سامرا را نام برد که هر کدام خیل گسترده‌ای از فقها را در خود جای داده‌اند.

از آنجایی که مکتب نجف محصول حوزه علمیه نجف است ابتدا لازم است فی الجمله شکل‌گیری و ادوار مختلف این حوزه بررسی گردد تا بتوان دامنه این پژوهش در خصوص مکتب نجف را بیان کرد.

بنا بر شواهد تاریخی موجود حوزه نجف با قدمتی نزدیک به ده قرن و با حضور مراجع طراز اول نقش ویژه‌ای در حیات علمی و اجتماعی شیعیان داشته است. ادوار تاریخی حوزه نجف را می‌توان به پنج دوره تقسیم نمود که زمانی در اوج فعالیت و بالندگی بوده و روزگاری دچار رکود علمی گردیده است.

در خصوص تأسیس حوزه علمیه نجف گروهی بر این باورند که شیخ طوسی پس از هجرت به نجف، حوزه علمیه را بنا نهاد. (علی‌پور، ۱۳۸۲، ص ۵) شماری دیگر معتقدند پیش از آمدن شیخ، در نجف حلقه‌های بحث و درس در جوار مرقد امیرمؤمنان علیه‌السلام برقرار و حوزه علمیه شکل گرفته بوده است و نباید تصور کرد که پیش از شیخ طوسی دانشمندان شیعی در نجف اشرف نبوده‌اند (شمس‌الدین، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۶۸-۶۷) با این وجود، گروه دیگر، ضمن اذعان به حضور دانشمندان در نجف و تلاش علمی ایشان پیش از شیخ طوسی، معتقدند اقدام اساسی برای تشکیل جامعه علمی در نجف چندان که بتوان نام حوزه علمیه بر آن نهاد، پس از مهاجرت شیخ تحقق یافته است. (سبحانی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳)

عظمت علمی شیخ سبب گردید که فقهای پس از او از نظرات وی تقلید نمایند به همین سبب حوزه نجف در دوره دوم که به دوره مقلده مشهور است، دچار رکود شد. (صدر، ۱۹۷۵، ج ۱، ص ۷۳) از نیمه دوم قرن دهم هجری با مهاجرت مقدس اردبیلی از ایران به نجف و ظهور شیعیان صفوی در ایران و تشکیل حکومت شیعی و ترویج شیعه حوزه نجف حیاتی دوباره یافت. اما دیری نپایید که در دهه چهارم قرن یازدهم با احاطه اخباری‌گری بر حوزه علمیه نجف، مباحث اصولی دچار رکود گردید و مکتب اخباری، با شتاب در نجف و دیگر مراکز علمی عراق و ایران نفوذ و بیشتر فقیهان را به خود جذب کرد. (طارمی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۰-۹۶) می‌توان از این برهه زمانی بعنوان دوره چهارم حوزه نجف یاد کرد. در چنین شرایطی فعالیت‌های وحید بهبهانی در حوزه کربلا نقش مهمی در از بین بردن نفوذ اخباریان داشت و با حضور علامه بحرالعلوم، از شاگردان وحید بهبهانی، حوزه نجف نیز به دوره جدیدی گام نهاد. این دوران پنجمین دوره حیات تاریخی حوزه نجف و دوران طلایی و عصر نهضت علمی نجف نام گرفته است. (گرچی، ۱۳۷۵، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ گلابگیر نیک، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲)

در قرن سیزدهم به دنبال ایجاد مدارس علمیه متعدد، طلاب و عالمان بیشتری به نجف عزیمت نمودند و حوزه درس صاحب جواهر الکلام، بیش از سایرین درخشیدن گرفت. پس از ایشان، شیخ مرتضی انصاری که از شاگردان مکتب کربلا بود؛ موجب تحول اساسی در فقه شیعه و نوگرایی در مکتب فقهی نجف گردید. (خرمشاهی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۵۶۸) سپس فقهای نامداری از قبیل میرزا حسن شیرازی، آخوند خراسانی، میرزا حسن نائینی، سید محمد کاظم یزدی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی باعث رشد کیفی و کمی حوزه علمیه نجف شدند. بعد از فقهای مذکور آیت الله خوئی متولی حوزه نجف می‌گردد. شخصیتی که تأثیر علمی بسیاری بر حوزه نجف داشته است و همچنان کتب وی در مدارس علمیه نجف تدریس می‌گردد. بعد از رحلت ایشان در سال ۱۴۱۳ قمری شاگرد ایشان آیت الله سید علی سیستانی سردمدار مکتب نجف و زعیم حوزه نجف است. با توجه به گستره طولانی حوزه نجف، مراد از مکتب نجف در این پژوهش منحصر به عصر حاضر و زمان زعامت آیت الله خوئی و آیت الله سیستانی می‌باشد.

۲- تبیین اصل عدم ولایت

جهت تبیین دیدگاه فقهای مکتب نجف در خصوص اصل عدم ولایت ابتدا ماهیت و پیشینه آن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مراد از اصل در اینجا «قاعده» می‌باشد که بیانگر یک حکم واقعی است هر چند در مقام شک نیز به آن استناد گردد لذا نباید به اشتباه با اصول عملیه که حکمی ظاهری و منتج از فقاقت است خلط گردد.^۴

معنای واژه ولایت در علم فقه که فقها با عبارت ولایت شرعی از آن یاد می‌کنند برگرفته از معنای لغوی این کلمه است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۵) اگر ولایت را قرب دو چیز یا بیشتر با یکدیگر بدانیم می‌توان ولایت شرعی را نزدیکی ولی به مولی علیه دانست و اگر ولایت را تصدی‌گری بدانیم مراد از ولایت شرعی، تصدی امور و سلطنت بر جان و مال اشخاص می‌باشد. (بحر العلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۲۱۰) مطابق قاعده عدم ولایت، هیچ فردی به طور خودسرانه مجاز به سلطه و ولایت بر دیگران نیست مگر اینکه از جانب خداوند مأذون بوده و بر ولایت او تصریح شده باشد. از این رو مطابق اصل سیاسی «عدم ولایت» افراد حق ندارند انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کنند

قدمت طرح این قاعده در کتب فقهی را باید در آثار شیخ جعفر کاشف الغطاء از فقهای نامدار عصر قاجار جست و جو کرد. وی نخستین فقیهی است که به اصل عدم ولایت با عبارت «الأصل یقتضی عدم ولایة أحد علی أحد للترجیح بلا مرجح» پرداخته است. (کاشف الغطاء، بی تا، ص ۱۵۴) پس از وی فقها در متون فقهی خود به این اصل با عبارت‌های دیگری از قبیل «لا ولایة لاحد علی احد» یا «اصاله عدم ولایة احد علی احد» پرداخته‌اند. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۱، ص ۲۸۴؛ نراقی، ۱۴۱۷ق،

^۴ - رجوع شود به مومنی، عابدین و مسجد سرایی، حمید، مقاله اصل اندیشی در نظام حقوقی اسلام، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۴، شماره ۷، پاییز ۱۳۹۱، ص ۸۴-۶۳.

ص ۵۲۹؛ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۹۰) برخی (شریعتی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱) معتقدند پیشینه قاعده عدم ولایت را می‌توان در لسان شهید اول با عنوان «الأصل أن كل أحد لا يملك إجبار غيره» یافت که شهید در ادامه مواردی را از قبیل ولایت پدر و جد پدری بر صغیر از عمومیت اصل خارج کرده است. (شهید اول، بی تا، ج ۱، ص ۳۵۶) پس قاعده عدم ولایت واجد سابقه طولانی‌تری در تألیفات فقهی است و باید اصل فوق را عبارت اخیری قاعده عدم ولایت دانست. این کلام قابل نقد است چه اینکه ولایت و عدم ولایت ناظر بر مقام تشریح است و اجبار و عدم آن ناظر بر مقام اجرا و عمل می‌باشد. اجبار غیب و قصر توسط ولی قهری نه یک حق، بلکه تکلیفی است که بواسطه ثبوت حق ولایت بر ذمه ولی قهری آمده است. لذا رویکرد این دو اصل با یکدیگر متفاوت خواهد بود چرا که عدم اجبار غیر که مدلول اصل فوق است، متفرع بر اصل عدم ولایت و منتج از آن است و نه منطبق بر آن.

مطابق قاعده هیچ فردی حق اعمال ولایت بر دیگری ندارد اما به پشتولنه دلیل خارجی افرادی از تحت عمومیت آن به نحو تخصیص یا تخصص خارج می‌گردند. بارزترین مصداق، ولایت خداوند بر طبیعت و انسان از باب تکوین و تشریح است که بر اساس نظر اصولیون ولایت خداوند تخصصاً خارج از این قاعده است تا جایی که کاشف الغطاء در مورد ولایت خداوند به تأسیس اصل جداگانه‌ای پرداخته و آورده است «الأصل الله سلطان لأحد علی أحد» (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۳۲) از دیگر مستثنیات بارز این اصل اولویت انبیاء و ائمه اطهار بر مسلمین است. اما در اینکه ولایت ایشان تخصیصاً یا تخصصاً از تحت عموم قاعده خارج شده است؛ نظرات مختلفی وجود دارد. در این راستا برخی توجه به معیار امر الله و امر الناس را مبنای خروج به نحو تخصص یا تخصیص دانسته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۹) بر خلاف نظریه فوق، برخی بدون هیچ تفصیلی ولایت معصوم را تخصیصی بر عمومیت اصل دانسته‌اند. (ارسطا، ۱۳۹۴، ص ۵؛ ضیایی فر، ۱۳۹۰، ص ۷۷) با نظر به اینکه جدل بر سر این بحث ثمره عملی نخواهد داشت، از مناقشه در آن اجتناب می‌گردد. از موارد دیگری که از دامنه این قاعده استثناء شده بحث ولایت فقیه بر مردم است که فقهای امامیه در خصوص وجود این مستثنی و حدود ولایت آن متحد القول نمی‌باشند و شرح این اختلافات در این مقال نمی‌گنجد.

۳- دیدگاه فقهای شاخص مکتب فقهی نجف به قاعده

در اثر بررسی و غور در آثار فقهای نامدار مکتب نجف میتوان دریافت که بر خلاف فقهای مکتب قم، (شاهمرادی و همکاران، ۱۳۹۹، ص ۸۷-۸۹)، اصل عدم ولایت بر غیر از حیث ماهیت و آثار در تألیفات فقهی این فقها بعنوان یک قاعده فقهی مستقل و جامع بروز و ظهور نداشته است. لذا محقق در توجیه این رویکرد و تحلیل آن چند فرضیه را دست مایه پژوهش خود قرار می‌دهد. در این راستا سه فرض متصور است.

فرضیه اول این است که فقهای این مکتب قاعده مذکور را بنحو مطلق و بدون هیچ قیدی پذیرفته‌اند. این بدین معناست که در میان فقهای مکتب نجف بر خلاف فقهای مکتب قم نه در پذیرش اصل قاعده و نه در حدود و قلمرو اعمال آن و نه در مبانی و مدارک آن اختلافی وجود ندارد. در فرض دوم فقهای مکتب نجف قاعده حاضر را نفی کرده و اصل را ولایت دانسته‌اند. در این فرضیه مفروض آن است که نپرداختن فقهای مکتب نجف به قاعده عدم ولایت بعنوان یک قاعده مستقل، بدین دلیل است که اصل اولی در نظام فقهی نجف، ولایت بوده و هر کجا اعمال ولایت محدود یا ممنوع گردیده است استثنائی بر اصل اولیه ولایت است. سوم اینکه فقهای این مکتب هر چند بر قاعده مذکور صحه گذاشته لیکن بعنوان یک قاعده مستقل به آن نپرداخته‌اند بلکه فی الجمله در متون فقهی خود بمناسبت بحث از آن یاد کرده و یا آثار قاعده را کم و بیش لحاظ نموده‌اند. بنابراین از ورود به زوایای گوناگون قاعده نظیر ادله، مبانی و دامنه شمول آن اجتناب کرده‌اند. برای کشف فرضیه مختار لازم است با کلید واژه‌های مرتبط آثار فقهای شاخص این مکتب در عصر حاضر مورد مطالعه قرار گیرد.

الف- دیدگاه آیت الله خوئی

برای تعیین مطلوب باید بیش از هر یک از فقهای شاخص این مکتب نظرات آیت الله خوئی که میرزترین فقیه در این مکتب فقهی است مورد تفحص قرار گیرد. ایشان بیش از آنکه به عدم ولایت بر غیر بعنوان یک قاعده فقهی مستقل و در موضوع قواعد فقه پرداخته باشد؛ از آثار و کاربرد قاعده در تألیفات و تقریرات فقهی خود استفاده کرده است.

ایشان در کتاب صراط النجاه ولایت انسان بر خویشستن در امور غیر مباح را نپذیرفته است. (خوئی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۲۹۴) از آنجا که وی برای انسان بر خویشستن خویش قائل به ولایت مطلق نیست و وجود چنین ولایتی را بر مبنای مجوزات شرعی توجیه می‌کند لذا به طریق اولی ولایت یک شخص بر شخص دیگر مستلزم احراز مجوز شرعی بوده است. این نکته با فرض پذیرش قاعده عدم ولایت بر غیر، قابل تحلیل و توجیه است. در کتاب دیگری از آیت الله خوئی بیان گردیده که تقلید از مجتهد غیر عادل یا مجهول الحال جایز نیست و حکم و تصرفات وی در امور عامه نافذ نخواهد بود چرا که چنین فردی فاقد ولایت در اوقاف و وصایا و اموال قصر و غیب است. (خوئی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۹۹) مسلماً مبنای چنین حکمی قاعده عدم ولایت بر غیر است. لازم به ذکر است که مفهوم مخالف این حکم فقهی ولایت مجتهد جامع شرایط در امور مذکوره خواهد بود که همانطور که پیشتر ذکر شد تخصیصی بر عدم ولایت است.

از دیگر نظرات آیت الله خوئی که مثبت ادعای این پژوهش است؛ حکم ایشان در باب خمس است. مطابق آن مالک مجاز به انتقال خمس به ذمه خود و تصرف در آن نیست چرا که مکلف حکم خمس هر چند مالک مال مخمس باشد؛ ولایتی بر مورد خمس ندارد و تنها امام معصوم و در فرض غیبت مجتهد جامع شرایط دارای چنین ولایتی است. روشن است که وی با نظر به عدم

ولایت و استثنائات آن حکم به عدم ولایت مالک در مال مورد خمس داده است. (خوئی، بی تا، الف، ص ۲۹۳)

ایشان ضمن آنکه ولایت پدر و جد پدری بر صغار را بنابر منصوصات شرعی پذیرفته است در یکی از تألیفات خود در موضوع رعایت غبطه صغیر توسط ولی با طرح یک فرع فقهی اذعان می‌دارد که در فرض فقدان ولی قهری، احدی بر صغیر ولایت ندارد هرچند که مطابق مصلحت صغیر اعمال ولایت کند. ایشان در ادامه مصادیقی را برای تبیین بیشتر کلمه احد ذکر می‌نماید که مطابق آن ولایت افرادی چون فقیه، حاکم شرع، عدول مؤمنین و به طریق اولی فساق آنان در این مسئله نفی می‌گردد. (خوئی، بی تا، ب، ج ۵، ص ۷۵-۷۹)

یکی دیگر از آراء آیت الله که منتج از پذیرش قاعده عدم ولایت بر غیر است را می‌توان در کتاب مصباح الفقاهه ضمن بحث مجیز در بیع فضولی و نکاح فضولی مشاهده کرد. مؤلف معتقد است اگر در بیع فضولی ذات مجیز موجود نباشد بیع باطل نخواهد بود - هرچند که عده‌ای معتقد به بطلان بیع در این فرض هستند - چرا که بنا بر اعتقاد امامیه، در مورد بیع و تصرف مالی که مالک ندارد امام ولی است. در نتیجه شرط دانستن وجود مجیز حین بیع فضولی باطل است. اما مصنف در ادامه توجه مخاطبین را به این نکته لازم دانسته است که برخلاف مورد طرح شده در صحت نکاح فضولی وجود ذات مجیز شرط صحت است چرا که در امر نکاح اصل عدم ولایت جاری است و حتی امام نیز از این اصل مستثنی نگردیده است. (خوئی، بی تا، ب، ج ۴، ص ۲۴۳-۲۴۴)

ب- دیدگاه آیت الله سیستانی

آیت الله سیستانی نیز به طرح مستقل قاعده و تبیین مستندات و آثار آن نپرداخته است هرچند وجود ولایت را در برخی از امور بنحو استثنائی پذیرفته و در موارد مشکوک توقف و عمل به احتیاط را مستحسن دیده است. از جمله حوزه‌های مورد استثناء از نظر ایشان ولایت بر ازدواج محجورین است. در خصوص محجورین با تفکیک صغار از سفها و تفکیک موارد سفه متصل به صغر و منفصل از آن قائل به فروع فقهی متعددی گردیده است. در مورد صغار و سفیهان متصل به صغر در فرض وجود ولی خاص برای حاکم احراز ولایت نموده و در مورد سفیهان منفصل از صغر در فرض وجود ولی خاص (پدر و جد پدری) ولایت در نکاح را برای حاکم به ضمیمه ولی خاص قابل اعمال دانسته است. در مقام تحلیل دیدگاه این فقیه مبرز اینگونه به نظر می‌رسد که عدم ولایت را بعنوان یکی از ثابتات فقهی پذیرفته است هر چند در مواردی استثنائاً من باب امور حسبی و دفع مفسده و من حیث ضرورت، برای حاکم قائل به ولایت گردیده است. از مهمترین شواهد این تحلیل آن است که برای حاکم شرعی در امر نکاح صغار حتی در فرض فقدان ولی خاص قائل به ولایت نشده است که این خود از آثار اعمال عدم ولایت بر غیر است. البته در مسئله مذکور در صورت ترتب مفسده در ترک نکاح صغار، ولایت حاکم را از باب امور حسبه لازم و مثبت دانسته است. (سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۸-۲۷)

ج- دیدگاه آیت الله تبریزی

ایشان در آثار فقهی خود مستقلاً قاعده عدم ولایت را مورد طرح و بررسی قرار نداده است لیکن در برخی از آثار خود به مناسبت موضوع، به مدلول قاعده عمل نموده است. در بحث ولایت پدر بر فرزند ضمن پذیرش ولایت بر طفل صغیر به موجب نص؛ ولایت پدر بر فرزند کبیر را نفی کرده است. استدلال وی در این حکم مستند به صحیح و اقتضای اصل است. (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۴) لیکن به صراحت مشخص نشده است که مقتضای چه اصلی دلیل فتوا قرار گرفته است.

با تدقیق در موضوع دو احتمال در خصوص اصل استنادی متصور است. احتمال اول اصل استصحاب است و مقتضای پذیرش این احتمال آن است که به استمرار ولایت ولی بر مولی علیه صغیری که به کبر سن رسیده است حکم شود در حالی که در عبارت مذکور حکم به عدم ولایت پدر بر فرزند کبیر شده است. احتمال دوم استناد مؤلف به اصل عدم است و لازمه استناد به اصل عدم فقدان حالت سابقه یقینی است. (نراقی، ۱۴۳۰ق، ص ۱۰۱؛ عدالت، ۱۳۸۵، ص ۷۲) و با توجه به موضوع بحث روشن می‌گردد که مراد فقیه از اصل یاد شده همان اصل عدم و به مناسبت بحث اصل عدم ولایت است. بنابراین مقصود آیت الله تبریزی از اصل، اصول عملیه نبوده بلکه استناد به قاعده عدم ولایت بر غیر بمنابۀ یک اماره است.

همچنین وی طرح دعوا برای دیگری علیه شخص ثالث را نپذیرفته است مگر در موارد استثنایی که وجود رابطه ولایت یا وکالت و یا وصایت احراز گردد و همین امر مؤید پذیرش اصل اولیه عدم ولایت بر غیر می‌باشد. (تبریزی، بی تا، ص ۳۱۰)

د- دیدگاه شهید محمد باقر صدر

شهید محمد باقر صدر در تألیفات فقهی خود صراحتاً به اصل عدم ولایت اشاره‌ای نداشته لیکن در خلال بحث های فقهی خود از آثار عدم ولایت بر غیر استفاده نموده است. در باب اجتهاد و تقلید، مجتهدین را به دو قسم مطلق و متجزی تقسیم نموده و صرفاً برای مجتهدین مطلق در مقام افتاء و قضا قائل به ولایت گردیده است. در مقابل برای مجتهدین متجزی چنین ولایتی را متصور ندانسته و به اصل اولی عدم ولایت عمل نموده است. (صدر، ۱۴۰۳، ص ۱۱۴-۱۱۵)

ه- دیدگاه آیت الله محمد یعقوبی

مرحوم یعقوبی از شاگردان شهید صدر و آیت الله سیستانی در یکی از تألیفات خود به قاعده عدم ولایت اشاره داشته و می‌نویسد: «عند الشک فی جریان ولایة الفقیه وعدمه فی مورد ما فإن الأصل یقتضی العدم لما أسسناه من أن الأصل عدم ولایة أحد علی أحد إلا ما جعله الله تبارک وتعالی والمفروض عدم ثبوته.» (۱۴۳۶ق، ص ۸) ایشان معتقد است تأسیس اصل در خصوص ولایت و حاکمیت متوقف بر تحدید معنای قاعده است. با نظر به اینکه خداوند اینا بشر را آزاد، مساوی در عبودیت، مستقل در اراده، مسلط بر نفس و مسئول تصرفات خویش خلق نموده است؛ احدی حق حکم بر دیگری ندارد چرا که مستلزم ظلم و تعدی بر دیگران و سلب حقوق و اراده آنها است.

صرفاً خداوند ولایت مطلقه بر خلق دارد زیرا خالق، مالک و مدبر شئون بشر است و بالتبع حکم وی نافذ است. (یعقوبی، ۱۴۳۶ق، ص ۹)

- فرضیه مختار

دیدگاه فقهای شاخص مکتب فقهی نجف شاهدهی است بر این مطلب که فقیهان این مکتب ضمن پذیرش قاعده عدم ولایت بر غیر- بدون آنکه عنوان قاعده مورد تصریح فقها قرار گیرد- صرفاً به آثار و کاربرد آن فی الجمله در تقریرات و تألیفات خود پرداخته‌اند. لذا با نظر به آراء موجود، فرضیه سوم از فروض مطروحه مورد تأیید قرار می‌گیرد. بدین قرار که فقهای این مکتب هر چند بعنوان یک قاعده مستقل به آن نپرداخته‌اند اما فی الجمله در متون فقهی خود بمناسبت بحث از آن یاد کرده و آثار و کارکرد قاعده را کم و بیش لحاظ نموده‌اند و از ورود به زوایای گوناگون قاعده نظیر ادله، مبانی و دامنه شمول آن اجتناب کرده‌اند. با این وصف میرزا جواد تبریزی بعد از اینکه قاعده مذکور را با عنوان «الاصل عدم ثبوت الولاية الى اموال الناس و انفسهم لاحد» معرفی کرده معتقد است که مطابق این اصل، ولایت از جمله اموری است که نیازمند جعل است و از آن جایی که جعل ولایت در مورد اشخاص، مسبوق به سابقه عدم است پس بر حسب اصل استصحاب، حکم به عدم ولایت می‌گردد. مگر در مواردی که ولایت برای شخص خاصی احراز گردد. (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۹) در واقع ایشان در ضمن بحث خود به اصل استصحاب بعنوان مبناي قاعده مذکور اشاره داشته است. برخی رایج‌ترین مبناي این قاعده را استصحاب دانسته‌اند. (سروش محلاتی، ۱۳۸۳، ص ۶۶) مطابق این مبنا، اصل عدم ولایت، یک اصل غیر مستقل و ناشی از جریان اصل استصحاب است. اگر مبناي این قاعده اصل استصحاب باشد باید پذیرفت که نمی‌توان در بحث ولایت اصل مستقلى تأسیس نمود و در موارد شک در ثبوت آن، می‌توان با ابقاء ما کان، حکم به عدم ثبوت ولایت داد. لازم به ذکر است که آیت الله یعقوبی بصورت گذرا در آراء خود به مبناي توحید و آزادی اشاره داشته است. (یعقوبی، ۱۴۳۶ق، ص ۹)

۴- امکان سنجی تأسیس اصل عدم ولایت در مناسبات حاکمیتی از منظر فقهای نجف

۴-۱- امکان سنجی تأسیس اصل در مناسبات حاکمیتی

از منظر برخی با توجه به سه حوزه امور محجوران، امور عامه و شئون خاص افراد، تنها در قسم اخیر عدم ولایت به عنوان قاعده اولی و کلی مطرح و قابل اجرا است و در دو حوزه نخست اصل اولیه ولایت است و اصل عدم ولایت به عنوان اصل ثانوی در تعیین مصادیق مشکوک کاربرد دارد. (سروش محلاتی، ۱۳۸۳، ص ۶۵-۶۴) فارغ از صحت ادعای فوق، به نظر می‌رسد که با پذیرش تأسیس اصل عدم ولایت در شئون خاص افراد؛ امکان تأسیس اصل در مناسبات حاکمیتی به قیاس اولویت قابل تأمل است. چرا که در حوزه روابط حاکمیتی، وجود ولایت سیاسی آثار خاص خود را دارد که قابل مقایسه با حوزه روابط شخصی نمی‌باشد. بنابراین عدم وجود ولایت در امور شخصی

افراد که واجد آثار جزئی می‌باشد به طریق اولی مانع پذیرش اصل اولیه‌ی ولایت در سطح گسترده و اجتماعی جامعه با آثار فراگیر و جامع الشمول آن خواهد بود.

شیخ انصاری در فرآیند اجتهاد از روش ابداعی خود با عنوان تأسیس اصل بهره برده است و مشی پژوهش حاضر تأسی به شیخ و الگو گرفتن از فرآیند تأسیس اصل است. محقق سعی دارد که امکان استفاده از این متد را جهت تأسیس اصل اولی در مبحث ولایت مورد سنجش قرار دهد. لذا به نحو اختصار تبیین روش اجتهادی این فقیه ضروری می‌نماید.

روش در نزد اهل فن در دو معنا بکار رفته است که نافی یکدیگر نیستند و به نظر می‌رسد بررسی روش اجتهادی در هر دو معنا و جمع میان این دو منجر به شناخت بهتری از روش اجتهادی می‌گردد.

معنای اول روش، منابعی است که برای تولید آن علم معتبر می‌باشد. این منابع متنوع است و همه علوم و اشخاص، همه منابع موجب معرفت را معتبر نمی‌دانند یا برخی را مهم‌تر می‌دانند. طبق این اصطلاح مراد از روش اجتهاد شیخ انصاری یعنی منابعی که مورد تأیید شیخ انصاری برای اجتهاد است. ایشان منابع اجتهاد را حجیت کتاب، سنت و عقل می‌داند و معتقد است که اجماع را نمی‌توان منبع دانست بلکه اجماع صرفاً مفید کشف سنت است.

در معنای دوم مراد از روش، شیوه استناد به منابع است. از باب مثال فرق اسلامی سنت نبوی را معتبر می‌دانند. اما در اثبات آن اختلاف است. در امامیه اثبات آن با روایت و خبر ممکن است، اما سایر فرق یکی از راه‌های اثبات سنت را قیاس می‌دانند. در همه این موارد، اصطلاح روش به معنای شیوه استناد به منابع بکار رفته است. در نتیجه مطابق این معنا، شیوه استناد شیخ انصاری به منابع فقهت بدین صورت است که شیخ در باب استناد به کتاب، ظهورات آیات را از راه‌های کشف احکام می‌داند و در باب سنت، خبر متواتر را کاشف از سنت می‌داند ولی خبر ثقه تا وقتی که با ظهورات کتاب و قطعیات عقلی تخالف نداشته باشد؛ کاشف از سنت است. همچنین اجماع را بشرط یقینی بودن آن، روش دیگر کشف سنت دانسته اما تحصیل آن را بعید می‌پندارد. شیخ عقل را در فقه تحویل نمی‌گیرد مگر سیره عقلا آن هم به شرط سکوت معصومین در جایی که اظهار ممکن بوده است. به نظر می‌رسد که مسلک شیخ، تجمیع قرائن است نه استقلال منابع. زیرا گاهی با یک دلیل قطع حاصل نمی‌شود و باید ادله متعدد باشد تا یقین حاصل شود. لذا اجماع را فی نفسه یقین آور نمی‌داند اما اگر با چند قرینه ترکیب شود ممکن است یقین آور شود. به همین دلیل اگر مطابق دیدگاه وی خبری سندش دچار مشکل باشد آن را رها نمی‌کند تا قرائن و شواهد دیگر را هم کنارش چیده و ترکیب نماید تا شاید قطع حاصل گردد. (ایزدی، ۱۳۹۸، ص ۲۵۲-۲۵۱)

در نهایت فرآیند حل مسائل فقهی و اصولی نزد شیخ از این قرار است که ابتدا ساختار و شبکه مباحث را بر اساس محل نزاع و نه اقوال ترسیم می‌کند. محل نزاع را مشخص نموده سپس اقوال را نقل و ادله هر قول را نقد می‌نماید. در نهایت نظریه مختار را مطرح و در مرحله پایانی به رد اشکالات و تجمیع شواهد می‌پردازد. در این مسیر مرحوم شیخ از روش تأسیس اصل اولیه بهره برده

است تا اگر با مراجعه به ادله و تجمیع قرائن حکم کشف نشد و فقیه در استنباط حکم به نتیجه‌ای نرسید به اصل تأسیسی مراجعه شود. (الهی خراسانی، ۱۳۹۹)

۴-۲- تأسیس اصل عدم ولایت در مکتب نجف

در راستای تأسیس اصل در حوزه ولایت می‌توان قاعده فقهی عدم ولایت بر غیر را مبنا قرار داد و بر حسب وجود و پذیرش قاعده مورد بحث، امکان یا عدم امکان تأسیس اصل عدم ولایت در فقه امامیه را بررسی نمود. در این مسیر مراجعه به قواعد فقهی از این رو ضروری است که قواعد از جهتی، جزیی از مسائل فقه و از جهتی دیگر جزیی از منابع استنباط به شمار می‌روند و برخلاف مسائل علم اصول که صرفاً واسطه‌ای برای کشف احکام هستند قواعد فقه نه تنها واسطه هستند بلکه خودشان در زمره احکام فقهی قرار می‌گیرند. (محقق داماد، ۱۳۹۴، ص ۳-۲) لذا در مقام بررسی امکان یا عدم امکان تأسیس اصل در خصوص ولایت سیاسی، قاعده عدم ولایت بر غیر، می‌تواند اساس قابل توجهی در شکل‌گیری اصل اولیه در موضوع ولایت باشد.

بر اساس آنچه در خصوص جایگاه قاعده فقهی عدم ولایت بر غیر در آثار فقهای مکتب نجف بیان گردید به نظر می‌رسد امکان تأسیس اصل اولی عدم ولایت در این مکتب به مراتب قوی تر و پررنگ‌تر از مکتب قم باشد. چرا که در متون فقهی فقهای شاخصی چون آیت الله خویی، شهید صدر، آیت الله سیستانی عبارتی دال بر نفس قاعده موجود نبوده هرچند که طرح و بحث چندین حکم فرعی بر مبنای این قاعده و بدون ذکر مستقیم آن، بیانگر این مطلب است که این فقها در نظر پردازش فقهی خود اصل اولیه عدم ولایت را مفروض داشته‌اند. علاوه بر مستندات فقهی، مشرب سیاسی و رویه عملی فقهای مکتب مذکور گویای این مطلب است که آنها این اصل اولیه را با گستره بیشتری پذیرفته و اعمال می‌کنند. مؤید این ادعا محدود بودن موارد «خرج بدلیل» از اصل تأسیسی عدم ولایت است

لازم به ذکر است که مطابق استفتائی که اخیراً در موسوعه خوئی چاپ شده است، تشکیل حکومت از باب امور حسیه امری لابد منه است و قدر متیقن شخص واجد صلاحیت، فقیه است. آیت الله تبریزی و آیت الله وحید خراسانی به تبعیت از استاد خود به ضرورت تأسیس حکومت از باب امور حسیه تأکید نموده‌اند. (ایزدی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۹-۱۵۸) البته این فتوا بر همانندی محدودی اصل اولیه عدم ولایت در مکتب فقهی قم و نجف دلالت ندارد و آیت الله خویی دایره اختیارات حکومت از باب امور حسیه را بسیار محدود تر از اختیارات حاکم و زعیم سیاسی مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه می‌داند. درحالی امام خمینی ولایت فقیه را همان ولایت رسول الله معرفی می‌کند.

۵- نسبت میان اصل ضرورت حکومت و تأسیس اصل عدم ولایت

همانگونه که در مناسبات حاکمیتی، با استناد به عقل، اصل اولی، عدم ولایت بر غیر است، در مقابل آموزه‌هایی مبنی بر اصل ضرورت تشکیل حکومت بر اساس حکم عقلی وجود دارد. از این رو ممکن است این تصور حاصل گردد که این دو اصل متعارض با یکدیگرند. حل این تعارض مستلزم

ارزیابی آن از حیث ظاهری یا واقعی بودن آن است. از آنجا که منشاء و خواستگاه دو اصل مذکور منبع استنباطی عقل است بنابراین تعارض موجود نمی‌تواند تعارض واقعی باشد. بلکه تعارض ظاهری بوده و رابطه اصل عدم ولایت و ضرورت تشکیل حکومت رابطه عام و خاص است. بدین تفصیل که حکومت بر مردم برای انتظام بخشیدن به امور و جبران کمبودهای آنان ضروری بوده و ماهیتاً غیر از تحت سیطره قرار دادن افراد جامعه است. بنابراین اطلاق و عمومیت عدم ولایت مصون از تقیید و تخصیص نمانده است. لذا دوگانگی و تقابل دو اصل اصطیادی فوق‌الذکر این نتیجه را بدست خواهد داد که پذیرفتن تحدید قلمرو اصل عدم ولایت بر غیر، مستلزم ایجاد محدودیت در اصل عدم قبول ولایت دیگری بر خود نیز خواهد بود. مضافاً این که اصل غیر قابل نقض عدم ولایت، بدان جهت با ضرورت حکومت تنافی و تناقض ندارد که این اصل اولیه نافی مبداء بشری برای جعل ولایت است. حال آنکه مطابق اندیشه فقهای شیعی مبدع و مبداء ولایت در جامعه جعل الهی است.

نتیجه‌گیری

قواعد فقهی در نظام فقهی جایگاه بی‌بدیلی در حکم‌سازی دارد. این جایگاه اولین بار توسط معصومین به قواعد فقهی اعطاء شده است. ایجاد و تأیید این جایگاه از سوی معصومین گاه از طریق تأسیس قواعد فقهی منصوص مثل قاعده لاضرر، قاعده درء و ... صورت پذیرفته و گاهی هم به موجب عمل به روایت «علینا القاء الاصول و علیکم التفریع» فقها در مقام کشف احکام و فروع فقهی اقدام به تأسیس قواعد فقهی اصطیادی می‌نمایند. قاعده عدم ولایت در کتب و آثار فقهی اسلامی با عبارات و متون مختلفی بیان شده و در استخراج فروعات فقهی استخدام گردیده است. صریحترین و مشهورترین این عبارات، عنوان «لا ولایة لأحد علی أحد» می‌باشد. این قاعده به جهت اینکه به صراحت در نصوص شرعی و بلا واسطه از سوی معصومین سلام الله علیهم وضع نگردیده است در دسته قواعد اصطیادی دسته‌بندی می‌شود. در راستای تأسیس اصل در خصوص ولایت سیاسی، قاعده مذکور، می‌تواند اساس قابل توجهی در شکل‌گیری اصل اولیه در موضوع ولایت باشد. لذا با نظر به ضرورت تأسیس اصل در نظریه پردازی فقهی و با توجه به عدم منافات تأسیس اصل اولیه عدم ولایت در مناسبات حاکمیتی با اصل ضرورت حکومت، تأسیس اصل اولیه بر مبنای قاعده عدم ولایت بر غیر در فقه امامیه امکان‌پذیر است. هرچند که دایره شمول این اصل محل اختلاف فقهای مکتب فقهی قم و نجف می‌باشد.

بر اساس آنچه در خصوص این امر بیان گردید به نظر می‌رسد امکان تأسیس اصل اولی عدم ولایت در این مکتب به مراتب قوی‌تر و پررنگ‌تر از مکتب قم باشد. چرا که پس از فحوص و تتبع در منابع و آثار فقهی بر جای مانده در مکتب فقهی نجف این نتیجه به دست آمد که هر چند قاعده

به عنوان یک قاعده مستقل فقهی در کتب قواعد فقه تدوین نگردیده است و به بیان مبانی و مدارک آن مبادرت نشده است، لیکن فقهای مکتب نجف در استدلالات فقهی خود به نحو التزامی به قاعده و آثار آن ملتزم گردیده‌اند. و در پذیرش اصل عدم ولایت در مناسبات حاکمیتی اختلاف نظر و تشتت آرا دیده نمی‌شود. مضافاً اینکه در عصر حاضر مشرب سیاسی و رویه عملی فقهای مکتب فقهی نجف در مناسبات حاکمیتی و موضع گیری‌ها و فعالیت‌های سیاسی گواه گویایی بر تأیید این ادعاست که عملکرد آیت الله سید علی سیستانی زعیم شیعیان در عراق از بارزترین مصادیق آن است.

در نتیجه مکتب فقهی نجف این اصل اولیه را با گستره بیشتری پذیرفته و اعمال می‌کند. مؤید این ادعا محدود بودن موارد «خرج بدلیل» از اصل تأسیسی عدم ولایت است. به بیان دیگر فقهای مکتب نجف بر خلاف مکتب قم ثبوت ولایت فقیه بعنوان حاکم و زعیم سیاسی را محل شک دانسته و بر اساس اصل تأسیسی حکم به عدم ولایت کردند.

منابع فارسی

ارسطا، محمد جواد، (۱۳۹۴)، «قاعده عدم ولایت بخش اول»، فقه حکومتی، دوره دوم، شماره سوم،

https://www.civilica.com/Paper-JR_GJJ-JR_GJJ-2-3_002.html

الهی خراسانی، مجتبی، (۱۳۹۹)، روش شناسی اجتهاد شیخ انصاری، شبکه اجتهاد، ۴ مهر.

ایزدی، حسین، (۱۳۹۸)، *درآمدی بر مکتب فقهی قم و نجف*، قم: انتشارات حکمت.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۲) ولایت فقیه: ولایت فقاقت و عدالت، قم، مرکز نشر اسراء.

خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۳)، *دائرة المعارف تشیع*، تهران: نشر سعید محبی.

ربانی بیرجندی، محمدحسن، (۱۳۹۷)، *مکاتب فقهی: بررسی و تحلیل مکاتب فقهی شیعه از عصر*

غیبت تا دوره معاصر، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

سروش محلاتی، محمد، «اصل عدم ولایت»، علوم سیاسی، (۱۳۸۳)، سال هفتم، شماره بیست و

پنجم، بهار، ص ۶۳-۷۲.

شاهمرادی، محبوبه و راعی، مسعود و بهارلوئی، سیامک، (۱۳۹۹)، «تحلیل جایگاه ولایت سیاسی به

عنوان اصل اولیه در مکتب فقهی قم»، *مجله حکومت اسلامی*، سال بیست و پنجم، شماره ۱، ص ۶۹-

(۹۴).

شریعتی، روح الله، (۱۳۸۷) قواعد فقه سیاسی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

شریعتی، روح الله، (۱۳۹۳)، قاعده عدم ولایت و حقوق مردم، *مجله علوم سیاسی*، دانشگاه باقر

العلوم، شماره ۶۸، ص ۷-۲۶.

ضیایی فر، سعید، (۱۳۸۶)، «درنگی در اصطلاح فقهی»، *نشریه فقه*، شماره ۵۳، ص ۱۶۵-۱۷۵.

ضیائی فر، سعید، (۱۳۹۰)، *مکتب فقهی امام خمینی*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.

- طارمی، حسن، (۱۳۷۵)، تاریخ فقه و فقها، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- طاهری نیا، احمد، (۱۳۹۴) خاستگاه و چیستی اصل عدم ولایت در فقه سیاسی شیعه، مجله حکومت اسلامی، سال ۲۰، شماره ۴، ص ۸۶-۶۹.
- عدالت، علی، (۱۳۸۵)، ترجمه و شرح فارسی الموجز فی أصول، قم: نصابیح.
- علی پور، مهدی، (۱۳۸۲)، «حوزه نجف داشته‌ها و بایسته‌ها»، فصلنامه پژوهش و حوزه، شماره ۱۶.
- علیدوست، ابوالقاسم، (۱۳۹۶)، روش‌شناسی فقهی مکتب نجف و مکتب قم، مصاحبه شبکه اینترنتی اجتهاد، بهمن ماه.
- گرچی، ابوالقاسم، (۱۳۷۵)، تاریخ فقه و فقها، تهران: سمت.
- گلابگیر نیک، محمود، (۱۳۸۳)، نجف کانون تشیع، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- محقق داماد، مصطفی، (۱۳۹۴)، قواعد فقه بخش مدنی، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- منابع عربی
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
- انصاری، مرتضی، (۱۴۱۱ق)، کتاب المکاسب ط - القدیمة، قم، منشورات دار الذخائر.
- بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، بلغة الفقیه، تهران، منشورات مکتبه الصادق.
- تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۱۶ق)، إرشاد الطالب إلى التعليق علی المکاسب، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- تبریزی، جواد بن علی، (بی تا)، أسس القضاء و الشهادة، قم، دفتر مؤلف.
- خویی، سید ابو القاسم، (بی تا)، المستند فی شرح العروة الوثقی.
- خویی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۶ق)، صراط النجاة (المحشی للخوائی)، قم، مکتب نشر المنتخب.
- خویی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۱ق)، فقه الشیعة - الاجتهاد و التقليد، قم، چاپخانه نو ظهور.
- خویی، سید ابو القاسم، (بی تا)، مصباح الفقاهة (المکاسب).
- خویی، سید ابو القاسم، (۱۴۱۸ق)، موسوعة الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات ألفاظ القرآن، لبنان- سوریه، دار العلم - الدار الشامیة.
- سبحانی، جعفر، (۱۳۹۶)، دور الشیعه فی بناء الحضارة الاسلامیه، قم: مؤسسه الإمام الصادق (علیه السلام).
- سیستانی، سید علی، (۱۴۱۷ق)، منهاج الصالحین، قم، دفتر حضرت آیه الله سیستانی.
- شمس‌الدین، محمدرضا، (۱۴۲۴ق)، بهجة الراغبین، بیروت: چاپ رضا محمد حدرج.
- شهید اول، محمد بن مکی، (بی تا)، القواعد و الفوائد، قم، کتابفروشی مفید.
- صدر، محمد باقر، (۱۹۷۵م)، المعالم الجدیة للاصول، تهران: کتابفروشی النجاج.

- صدر، محمد باقر، (۱۴۰۳ ق)، الفتاوی الواضحة وفقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
- کاشف الغطاء نجفی، جعفر، (۱۴۲۲ق)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- کاشف الغطاء، عباس، (بی تا)، الفوائد الجعفریة، مؤسسه کاشف الغطاء.
- نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- نراقی، احمد، (۱۴۳۰ق)، مفتاح الأحكام، قم: بوستان کتاب.
- نراقی، مولی احمد، (۱۴۱۷ق)، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- واسطی، سید محمد مرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
- وحید خراسانی، حسین، (۱۴۲۸ق)، منهاج الصالحین، قم، مدرسه امام باقر علیه السلام.
- یعقوبی، محمد، (۱۴۳۶ق)، المشاركة فی السلطنة، نجف: الدار الصادقین.